

پیش‌خواران

نظری بر شناخت‌نامه جامع شهید طیب حاج رضایی

اسناد در باره طیب خان چه می‌گویند؟

■ **محمدرضا کائینی**



اثری که هم‌اینک در می‌روندمیسوپاٲترین پژوهشی است که در باب زندگی و زمانه شهید طیب حاج رضایی به رشته تحریر در آمده است. این مجموعه دو جلدی، توسط

مسعود ندمکی به رشته تحریر در آمده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آن را روانه بازار کتاب ساخته است. مؤلف در دیپاچه خویش بر این اثر، در باب موضوع و مختصات آن چنین آورده است:

«طیب حاج رضایی فرزند حسین علی بیگ یا همان طیب‌خان مشهور، یکی از چهره‌هایی است که هویت واقعی او، بعد از گذشت نیم‌قرن از دوران حیات و شهادتش، هنوز هم در پس پرده تعاریف و تحریف‌ها یا افسانه‌سرایی‌ها پنهان مانده است.
مروری اجمالی بر زندگی طیب حاج رضایی، نشان از سیری تکاملی و پرفراز و نشیب در شخصیت این فرد دارد. گرچه این زندگی و نقاط عطف آن پس از تناقضات و فراز و فرودهایی است که به این اتهامات و شناخت واقعی از تمام ابعاد شخصیتی او کمکی کرده است.
براساس مملو از پرورنده‌های شرارت و درگیری، تنش و حبس و زندان بوده است، اما دهه چهارم عمر او که مصادف بررسی‌های نگارنده، دو، سه دهه اول زندگی طیب، با دوران برپه‌های سیاسی سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ است، طیب تبدیل به یکی از مهره‌های تأثیرگذار دوران می‌شود. براساس اسناد غیرقابل انکار تاریخی، با توجه به دلدادگی طیب به پهلوی پدر و پسر، می‌توان او را به عنوان یکی از عوامل مهم در بقای سلطنت محمدرضا پهلوی–حداقل در وقایع اسفند سال ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲– قلمداد کرد.
چهره‌ای که در دوران جوانی برای اثبات اردتش به پهلوی، درد صدها سوزن



■ شهید طیب حاج رضایی

کنار فرزندش مرحوم بیژن حاج رضایی

خالکوبی را تحمل کرده و تصویر رضاشاه را روی سینه‌اش حک کرده بود. تبدیل شدن طیب از یک جوان پُر شر و شور به یک چهره سیاسی و بعدها به یک کار تل اقتصادی، در حد ملقب شدن به سلطان موز ایران و نفوذ اجتماعی و محبوبیت روزافزون او در افکار عمومی به دلیل اخلاقی، رفتار و کردار لوطی‌منشانه و کریمانه و مردمداری‌اش و همچنین دستگیری‌های متعدد از ضغفا، باعث احساس خطر عناصر مهمی از حکومت نسبت به نفوذ اجتماعی طیب شد. به گزارش ساواک، یکی از مهم‌ترین اقدامات جسورانه طیب، برگزاری راهپیمایی اعتراضی به سمت کاخ شاه در حمایت از صنف میدانناران در برابر اقدامات شهرداری تهران با جمعیتی بالغ بر ۲۰ هزار نفر در سال ۱۳۳۹ بود که زنگ خطر را برای درک نفوذ اجتماعی طیب و تبدیل او از یک لوطی کلاممخملی، به یک معتمد و چهره پُر نفوذ سیاسی برای ساواک و رژیم به صدا در آورد. به نظر می‌رسد خصومت‌ها و حسادت‌های سپهد نصیری نسبت به طیب، در افزایش فاصله او از حکومت در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ نیز بسیار مؤثر بوده است. تنش طیب با نصیری در جشن استقبال از شاه در ماجرای تولد ولیعهد که به پیش نهاد طیب و پسر پهلوان اکبر در بیمارستان جنوب شهر به دنیا آمد آخر عمرش گردید.

اما آنچه در طینت، رفتار و باورهای طیب ثابت بود و دستخوش حوادث و التهاب روزگار نشد، ارادت ویژه او به سید و سالار شهیدان حضرت امام‌حسین(ع) و سادات، علما و مراجع شیعه و دستگیری‌های او از ضغفا بود و در نهایت، همین باورها و ارادت، سبب عاقبت بخیری او شد. در مورد میزان نقش طیب در شکل گیری وقایع قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ نیز در این تحقیق سعی شده‌است با تطبیق اسناد و خاطرات شفاهی، به یک جمع‌بندی درست رسید…»

■ **احمد رضا صدری**

۵۹ سال پیش در چنین روزهایی، طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی، از آن روی که نخواستند به وجدان و عقاید دینی خویش پشت کنند، در سحرگاهی سرد تن به چوبه اعدام سپردند. واپسین فصل از حیات طیب خان، هزاره نامگر می‌نماید، چه اینکه داستان توبه‌های پرشکوه تاریخی را ندای می‌کند. مقال پی آمده، بسط یافته اشعارات و خاطراتی در این باره است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی را مقید آید.

■ **لوطی‌ها و نالوطی‌ها در گذر تاریخ**

در تاریخ ایران، هم عیاری ارزش قلمداد می‌شده و هم از سسوی دیگر مدعیان فراوان داشته است. با این همه افکار عمومی مردمان این دیار، تنها عهد معدودی را به این وصف متصف داشته که بی تردید یکی از آنان، شهید طیب حاج رضایی است. او به راحتی می‌توانست خواسته‌های ساواک را بپذیرد و خود را از مرگ برهاند، اما در آن آوردگاه خطیر، صداقت و رستگاری را برگزید و ماندگار شد. در دیپاچه اثر «ادامرد» که در ساب زندگی او تألیف یافته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر کرده است، در این باره می‌خوانیم:

«مردانگی و جوانمردی از خصلت‌های ارزشمند انسان است که در فرهنگ ایرانی ریشه کهنی دارد. یکی از عوامل زایش و پرورش این خصلت، زورخانه بوده و هست که این آیین را باید در قفسر بیروار این و تقویت نماید، جایی که قدرت بدنی و شجاعت و سلامت روحی ورزشکار، ششانه به شانه هم می‌بالد. در تاریخ ایران، جماعتی بسیار دعوی صفت پهلوانی داشته و گاهی نهادی اجتماعی به پا ساخته‌اند، اما صحت و سقم ادعای آنان را برگ‌های پرشمار این صحت‌یاز می‌نمایاند. عیاران، شاطران، باباشمل‌ها، داش‌مشدی‌ها، لوطیان و… از این مدعیانند. طیب حاج رضایی از این دسته افراد بود. وی ضمن رعایت مرام لوطی‌گری و برگزاری مراسم سینه زنی و دسته گردانی – که در این اقدام شهره شهر بود-، همراه طاق نماه‌ای تکیه‌های محلات در ایام محرم می‌پرداخت. عشق و علاقه وی به امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) باعث شد، پس از گذراندن دوره جاهلیت و دفاع از مزدوران رژیم پهلوی دوم، راه درست را پیدا کند و با سانهضت امام‌خمنی(ره) همراه شود. وقتی مزدوران رژیم از وی خواستند علیه امام خمینی در دادگاه شهادت دهد و ادعا کند که از ایشان پول گرفته تا در قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شرکت کند، زیر بار نرفت و همین باعث شکجه و در نهایت شهادت وی گردید. او حز زمان بود…»



شهید طیب حاج رضایی حماسه‌ای که مانا شد

من چاکر امام حسین(ع) هستم

روضه را تعطیل نمی‌کنم!

■ **بسترهای یک رستگاری**

بسا تحلیگران حیات شهید طیب حاج رضایی، اردات او به سالار شهیدان و برپاساختن عزاداری آن حضرت را رمز رستگاری او می‌انند. او در برپایی تکیه سالانه خویش هر آنچه داشت را به میان می‌ورد و از بذل آن دریغ نمی‌کُرد. همین امر نیز او را در مواجهه با شاعران و علمای دین حساس کرد و نهایتاً چنان سرنوشتی را برایش رقم زد: زنده‌ای حبیب‌الله عسکر اولادی در این موضوع، در خاطرات خویش آورده است:

«مرحوم طیب حاج رضایی که شهنره بود هر نوع بدی را در آن زمان انجم داده، در عین حال چند



شهید طیب حاج رضایی کنار فرزندش در تکیه عزاری حسینی

«

طیب از طریق دوستان و مرادانش، در یافته بود که در قم از «حاج آقا روح الله خمینی» به عنوان جانشین «حاج آقا حسین برو جردی» یاد می‌شود. از این روی تصمیم گرفت تا تصویر ایشان را بر نمادهای عزاداری هیئت بزرگ خویش نصب کند. ششمانت‌ها نسبت به طیب، از بدو نصب تصاویر امام خمینی در تکیه و دسته عزاداری وی آغاز شد و به اشکال گوناگون دوام یافت. این تهدیدات از سوی فر ستاده اسدالله علم کلید خورد

عرف و سنت نا نوشته، معمولاً برای خودنمایی در تکیه‌ها و در هیئت افراد سرشناسی همانند طیب، حسین رمضان یخی یا شعبان جعفری حاضر می‌شدند. شب تاسوعای ۱۳۴۲ نیز نخست‌وزیر به همراه معاون خود در خیابان و درست در مسیر حرکت دسته طیب حاضر شدند. اسدالله علم با مشاهده عکس‌های امام روی علامت‌های هیئت طیب، به شدت عصبانی شد و آرامسته اِبرخی هم گفته‌اند رسول پرویزی ا را سراغ طیب فرستاد و از او خواست برای حفظ موقعیت خود هم که شده، عکس‌های امام را جمع‌آوری کند، اما طیب با قاطعیت کامل از این‌کار امتناع کرد و به او گفت این عکس مرجع شیعیان است، اگر می‌تواند خودش آنها را جمع کند. من با باورهای مذهبی مردم در نمی‌افتم… بیسژن حاج رضایی پسر طیب، درباره علت نصب تصاویر امام روی علامت‌های هیئت چنین می‌گوید: دهه اول محرم، سال آخری که پدرم در قید حیات بودند، ما تعداد زیادی از عکس‌های حضرت امام را – که بسیار زیبا هم بود- در شب تاسوعا و روز عاشورا، روی علامت‌ها، بپرق‌ها، کتِل‌ها و پرچم‌های مختلفی که این دسته عظیم با خودش حمل می‌کرد، نصب کرده بودیم. یکی از سوآلات و اتهامات درباره ایشان، نصب این عکس‌ها بود. چون آنها تصور می‌کردند که پدر من با این کار، می‌خواهد آشوبی به پا کند، در صورتی‌که این‌طور نبود. به این دلیل بود که آقای بروجردی فوت شده و کسانی که مقلد ایشان بودند، خواستار یک نفر به عنوان مرجع تقلید جدید بودند. مرحوم پدرم به دلیل علاقه و احترامی‌که با جامعه روحانیت، به‌خصوص روحانیت شیعی و آقای بروجردی داشت و چون به ایشان گفته بودند که امام خمینی نایب آقای بروجردی است، اجازه داده بود عکس‌ها را روی علامت‌های دسته نصب کنند. روز عاشورا و شب تاسوعا، شاید صدها عکس از حضرت امام بود که به شیشه مغازه‌ها، دست بچه‌ها، روی علامت‌ها، کتِل‌ها، و بپرق هیئت‌های مذهبی نصب کرده بودند…»

■ **وقتی اسدالله علم «طیب» را تهدید می‌کند**

شمانت‌ها نسبت به طیب، از بدو نصب تصاویر امام خمینی در تکیه و دسته عزاداری وی آغاز شد و به اشکال گوناگون تداوم یافت. بنا بر برخی گزارشات، این تهدیدات از سوی فرستاده اسدالله علم کلید خورد. نویسندگان کتاب «ادامرد»، کوشیده‌اند تا از این رویداد، تصویری شفاف ارائه کنند:

«براساس شواهد موجود، فعالیت دسته عزاداری طیب در محرم ۴۲، باعث ایجاد تنش‌هایی میان او و عوامل دربار شد، به‌طوری‌که از طرف فرستاده نخست‌وزیر وقت، به طیب هشدارهایی مبالغه شد، اما او به این تهدیدها اعتنایی نکرد. به روایت حاج رضا حداد عادل: تکیه طیب در انتهای خیابان انبار گندم و روبه‌روی خیابان صفاری (خیابان شهید حداد عادل فعلی) قرار داشت. منزل ما کنار تکیه طیب بود. دسته طیب بزرگی بود و خود طیب آنجا گل به پیشانی مالیده، جلوی دسته حرکت می‌کرد. در مجلس دهه عاشورای مرحوم طیب، شیخ باقر ناهوندی منبر می‌رفت و منبرش هم معمولاً تند بود و شاید از تندترین‌ها علیه رژیم بود. ی‌کسی از آنجاهایی که نصیری برای مرحوم طیب خط و نشان می‌کشید، همین مسئله روضه عاشورا بود. طیب را خواستند و گفتند روضه را تعطیل کنید. گفت من چاکر امام حسین هستم و نمی‌توانم روضه را تعطیل کنم. گفت پس این آخوند را نگذار بسرود بالای منبر. گفت من دعوتش کردم و نمی‌توانم که به هم بزنم. گفتند پس بگو مزخرف‌نگوید. گفت مزخرف نمی‌گویم. گفتند راجع به شاه و دولت صحبت کنید. گفت من یک عمله میدان هستم، مرا چه به ایندک، بگویم روحانی و واعظ چه بگویم، من دعوت می‌کنم، پای منبر می‌نشینم، من چاکر امام حسین هستم، نه می‌توانم تعطیل کنم، نه می‌توانم بگویم او نباید، نه می‌توانم بگویم این حرف‌هایی‌که می‌زنید. نزد من به همین دلیل برای مرحوم طیب خط و نشان کشیدند…»

■ **عکس‌های امام بر علامت‌های هیئت طیب**
طیب از طریق دوستان و مرادانش، در یافته بود که در قم از «حاج آقا روح‌الله خمینی» به عنوان جانشین «حاج آقا حسین بروجردی» یاد می‌شود. از این روی تصمیم گرفت تا تصویر ایشان را بر نمادهای عزاداری هیئت بزرگ خویش نصب کند. مسعود ندمکی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در کتاب «طیب خان» ماجرا را اینگونه گزارش کرده است:

«بنا بر اظهارات شاهدان عینی، در آن روزگار بیش از ۳۰ علامت کوچک و بزرگ، پیشاپیش دسته طیب حرکت می‌کرده‌اند و او این شکوه و عظمت بی نظیر را بی‌هیچ منت و توقعی در اختیار نهضت قرار داد. شیخ حسن عبداللهی درباره چاپ تصاویر امام می‌گوید: یک روز طیب‌خان به من گفت می‌تونی یک مقدار عکس آقا برام بیاری، می‌خوام تو دسته رو علم‌ها بزنم… طیب‌خان می‌دانست که در کار چاپ هم هستم، من رتم‌ت از یک چاپچی چند عکس امام گرفتم و تکثیر کردم و رژیم روی علم و پرچم‌ها… رژیم تمام امکانات و افراد خود را قالب مأموران مخفی می‌نامد و از افراد دیگر با منظور کسب اخبار و آمادگی لازم به کار گرفته بود. سران حکومتی طبق

گفتند عربی از مصر آمده، پولی آورده است، این پول را داده به پدر من و پدر من این پول را خرج کرده و به اصطلاح بر علیه رژیم تظاهراتی راه انداخته است! در دادگاه دوم مرحوم پدرم به اتفاق مرحوم حاج اسماعیل رضایی محکوم به اعدام شدند و آن سه نفر با تعدادی دیگر هم حبس‌های به اصطلاح کوتاه و بلندی گرفتند. این ۱۹۰۱۸ نفری که حکم گرفتند، دقیقاً شیران دربند بودند. نه عجزی، نه التماسی، نه لابه‌ای، اصلاً اینها حتی در دادگاه اول و تجدیدنظر، خم به ایسرو نیاوردند. بعد از اینکه پدرم حکم اعدام را شنید، خیلی خونسرد بود. در همان چهار ماه اولی که پدرم را گرفته بودند و ما هیچ خبری نداشتیم، عمو مسیح به پدرم مراجعه کرد که ما اگر به آقای خمینی مراجعه کنیم، ایشان می‌تواند به ما کمک کند. بعد از رفت و آمدهای زیاد، ما خدمت آقا رسیدیم. از حیاط رد شدیم، یک پل به زیرزمین داشت که از آنجا داخل رقتیم. در انتهای اتاق پذیرایی یک پستی گذاشته و حضرت امام آنجا نشسته بودند، ما هم نشستیم و خیلی التفات و محبت کردند. عموی من قصه را تعریف کرد و حضرت امام گفتند طیب یک جوانمرد است، یک ازاده است، من هیچ موقع نمی‌توانم حرکتی را که ایشان در حق من کرد فراموش کنم…»

■ **این عکس‌ها سند روز قیامت ما است**

منانت و خودداری شهیدان طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی تا واپسین لحظات حیات آنان تداوم یافت. این را کسانی شهادت داده‌اند که آن دورا در واپسین لحظات، در میدان تیر دیده‌اند. بر آثار نمای مرکز اسناد انقلاب اسلامی گزارشی وجود دارد که حالات آنان را در این لحظات به نیکی نمایان ساخته است:

«براساس گزارش خبرنگار کیهان، صبح ۱۱ آبان، بعد از تشریفات مقدماتی که تا ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه صبح طول کشید، طیب و اسماعیل را به طرف میدان تیر – که در یادگان حشمشیه بود- بردند. در طول راه، از قرارگاه لشکر یک تا محل میدان تیر – که سه کیلومتر فاصله داشت- در دو طرف جاده سربازان مسلح

ایستاده بودند و موقعی که اتومبیل جیب از کنارشان رد می‌شد، آنها به داخل جیب سرک می‌کشیدند و می‌کوشیدند که محکومان را ببینند. کمی بعد ماشین به میدان تیر رسید. میدان تیر در حالی که رنگ قرمز داشت که در میان دیوارهای گچی و سفید کاملاً مشخص بود. هوا هنوز تاریک بود. در چراغ زنبوری پایه بلند در این میدان که بیش از ۱۰۰ متر طول و ۳۰ متر عرض داشت، گذاشته بودند. در انتهای میدان، چند سرباز مسلح ایستاده بودند و کمی آن طرف‌تر، دو تیر چوبی به ضخامت ۱۰ سانتی‌متر نصب شده بود. در فاصله ۱۰ متری و پنج متری چوب‌ها با گچ کششی کرده بودند. یک دیوار محلی بود که اجراکننده با تفنگ بران روی آن قرار می‌گرفت و خط دوم محل قرار گرفتن کسی بود که فرمان آتش را می‌داد. دو تیر در حدود چهار متر از هم فاصله داشتند که به هر یک از تیرهای چوبی، طنابی آویزان بود و این طناب‌ها را برای بستن محکومان به تیرها آویزان کرده بودند. میدان تیر دارای دیوارهای گچی و آجری بود که اجرا را سرخ رنگ کرده بودند. رنگ این دیوارها، رنگ مرگ را به خاطر می‌آورد. چهار نفر سرباز در حال آماده‌باش ایستاده بودند و درون هر یک از تفنگ‌هایشان، شش فشنگ بود. این چهار نفر، مأمور اجرای حکم بودند. دو نفر از آنها باید به زمین زانوسی‌زدند و دو نفر دیگر، ای‌ستاده فشنگ‌ها را به سوی بند طیب و حاج اسماعیل شلیک کنند. چند دقیقه بیشتر طول نکشید که دو کامیون پر از سرباز مسلح به میدان تیر رسید. کمی آن طرف‌تر یک آمبولانس ارتشیی به چشم می‌خورد که طیب و حاجی اسماعیل در آن بودند. پس از اینکه کامیون‌ها توقف کردند، در آمبولانس که از خارج قفل بود، باز شد. درون آمبولانس علاوه بر طیب و حاج اسماعیل که روبه‌روی هم نشسته بودند، چند مأمور مسلح هم نشسته بودند. وقتی در آمبولانس باز شد و حاجی اسماعیل چشمش به خبرنگاران افتاد گفت از ما عکس بگیرید! این عکس‌ها سند روز قیامت ما است! آنگاه صورت یکدیگر را ببینند و از هم خالیت خواستند. بعد سربازان، طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. وقتی می‌خواستند آنها را وارد میدان تیر کنند، حاج اسماعیل ایستاد و گفت چشم‌های مرا در همین جا ببندید تا من اجراکنندگان حکم را ببینم، ولی مأموران چشم‌های او را بستند و او را وارد میدان تیر کردند. سپس چهار مأمور اجرای حکم، روی خط اول قرار گرفتند. دو نفر از آنها زانو زده و دو نفر دیگر ایستادند و هر چهار نفر به طرف حاج اسماعیل و طیب نشانه گرفتند. یک افسر در خط دوم پشت سر مأموران اجرای حکم قرار گرفت، دستش بالا برد و با صدای بلند آماده‌باش داد و آنگاه فریاد زد آتش! تیغه آفتاب تازه از پشت کوه درآمد و کمی از آسمان را سرخ رنگ کرده بود. لکه‌های ابری روی سینه آسمان چسبیده بود که صدای شلیک ۲۴ تیر فشنگ طنین‌انداز شد. ابتدا سر‌های دو شهید روی بدن‌هایشان خم شد و بعد روی شانه‌هایشان افتاد. بند طناب‌ها در اثر برخورد گلوله پاره شد و بدن بی‌جان آن دو شهید، با صورت روی خاک غلتید…»